

# در آفاق



در شماره پیشین فصلنامه آفاق راجع به رابطه عقل و دین سخن گفتیم. از آنجا که جهان اسلام به صورت کلی و جامعه اسلامی افغانستان به صورت خاص با چالش‌های متعددی مواجه است که از نگاه نگارنده راه برون رفت از آن تقویت عقلانیت در کنار دین و به تعبیر بهتر دین‌داری عقلانی است، مناسب به نظر آمد که در این حوزه سخن بیشتری گفته شود.

از این رو شماره پیش رو و چند شماره بعدی آفاق نیز به این مقوله اختصاص یافته است، بدان امید که نسل فرهیخته کشور ما به عنوان جلوداران و رهبران اصلاح و تحول فرهنگی و اجتماعی توجه بیشتری به این مقوله داشته باشند و نقطه‌های عزیمت اصلاح و تغییر بیش از پیش روشن‌تر و شفاف‌تر گردد.

در این سرمقاله از جایگاه عقل در نگاه دین سخن می‌گویم. در این راستا به سه پرسش می‌پردازم: نخست اینکه حقیقتاً و بدون مبالغه و گزافه‌گویی، جایگاه عقل در نگاه دین و نصوص دینی کجاست؟ آیا عاملی بیرون از دین و کمک‌کننده به آن است؟ یا بالاتر از آن بخشی از ارزش‌های دین است؟ یا فراتر از آن مبنا و زیربنای دین است؟

پرسش دوم این است که آیا ما حقیقتاً به آن جایگاهی که دین و متون دینی برای عقل قائل است، باور داریم و در عمل بدان معتقدیم یا خیر؟

سوم اینکه امروزه نیاز زمان و زمین ما راجع به بهره‌گیری از عنصر عقلانیت در زندگی چیست؟ کدام ساحت از ساحت زندگی ما اولویت اول دارد که پیش از هر جای دیگر در پرتو عقلانیت سامان یابد؟

## مفهوم شناسی

از واژه عقل تفسیرها و تصوره‌های متعدد و متفاوتی وجود دارد. گاهی عقل می‌گوییم و از آن موجود مجرد در برابر موجود مادی، قصد می‌کنیم که این تعریف در اصطلاح فیلسوفان است. گاهی مقصود ما از عقل قوه نظری است در وجود انسان که از طریق استدلال به کشف و شناخت اشیاء می‌پردازد. گاهی مراد از عقل قوه یا نیروی حاکم بر رفتار انسان‌ها از نظر ارزش‌گذاری است که اصطلاحاً به آن عقل عملی می‌گویند. گویا در عرف عرب از کلمه عقل چنین معنای اراده می‌شده است. راغب اصفهانی می‌گوید: «و أصل العَقْل الإمساك و الاستمساك كعقل البعير بالعقال و عَقْل الدَّوَاء البطن و عَقَلَتِ المرأه شعرها و عَقَلَ لسانه: كَفَّه (مفردات راغب).

در مقایسه اللغه آمد است: «أصل واحد منقاس مطرد يدلّ عظمه على حبسه في الشيء أو ما يقارب الحبسه. من ذلك العقل و هو الحابس عن ذميم القول و الفعل.» (مقایسه اللغه)

گاهی از واژه عقل استعداد خاصی از استعدادهای وجودی انسان به نام هوشمندی و زیرکی را قصد می‌کنیم. مثلاً به آدم زیرکی که روش‌های گوناگون رسیدن به مقصود را می‌شناسد و از آن روش‌ها اعم از مشروع و نامشروع برای رسیدن به هدف خویش بهره می‌گیرد می‌گوییم عاقل. گاهی از واژه عقل اندوختن تجربیات و آموزش‌های طبیعی که در طول زندگی رخ می‌دهد اراده می‌شود. چنانکه در برخی روایات نیز آمده است: «العقل حفظ التجارب» (غرر الحکم ۱/۱۷۷). گاهی از واژه عقل مجموع قوه فاهمه اعم از نظری و عملی قصد می‌شود.

در این نوشتار مقصود از عقل همین تعریف اخیر است با این توضیح که مراد از عقل قوه فاهمه به عنوان یک قوه فارغ از حقیقت و فضیلت نیست، بلکه مراد قوه‌ای است که در جهت کشف حقیقت و فضیلت سمت وسو گرفته باشد و انسان را در بعد نظری به حقیقت و در بعد عملی به فضیلت برساند.



## جایگاه عقل در نگاه دین

اگر به آموزه‌های قرآن و سنت، نیک نگریسته شود، مشاهده می‌شود که عقل و تعقل از محورهای اصلی گفتمان دینی به شمار می‌آید. این محوریت نه فقط از آن رو است که در متون دینی به تعقل و بهره‌گیری از عقل سفارش اکید و بی‌مانند شده است، بلکه از آن جهت است که هویت و حقیقت دین در پرتو عقل معنا و معقولیت می‌یابد. اگر دین را به رابطه خدا با انسان از طریق تعلیم حقیقت و تشریح فضیلت برای رسیدن انسان به کمال تعریف کنیم، متوجه می‌شویم که قوام دو عنصر تعلیم حقیقت و تشریح فضیلت وابسته به عقل و خردورزی است. اگر پدیده عقل در وجود انسان نبود نه تعلیم حقیقت معنا داشت و نه تشریح فضیلت بلکه تمام آموزه‌های دین، لغو و بیهوده می‌شد. در برخی از متون دینی رابطه عقل و دین از این هم فراتر و عمیق‌تر مطرح شده است و گفته شده است که اساساً آموزه‌های دین در کلیتشان، ماهیت عقلی دارد. یعنی محتوای دین همان چیزهای است که در ژرفای عقل خالص وجود دارد و در حقیقت دین جلوه و نمایی از عقل است. امام علی (ع) در رابطه با فلسفه نبوت می‌فرماید: «ویثیروا لهم دفائن العقول»؛ یعنی پیامبران آمده‌اند تا گنج‌های نهفته در عقل را برانگیزانند، این بدان معناست که محتوای رسالت انبیاء همان گنج‌هایی نهفته در ذات عقل و خرد انسان‌هاست که آشکار گردیده است.

آنچه این ادعا را بیشتر تقویت می‌کند، ادبیات عقل‌گرایانه‌ای قرآن در بخش‌ها و فصل‌های متنوع آموزه‌هایش است. یکی از مهم‌ترین آموزه‌های قرآن کریم توحید و یگانه‌پرستی و دوری جستن از شرک است. قرآن هنگامی که این آموزه مهم را مطرح و انسان‌ها را به سوی آن فرا می‌خواند، تکیه‌گاه این دعوت چیزی جز عقل و خرد انسان نیست: «وَ هُوَ الَّذِي يَحْيِي وَ يَمِيتُ وَ لَهُ اخْتِلافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (مؤمنون/۸۰). وقتی از حضور خداوند در هستی و در آینه آیات تکوینی‌اش سخن می‌گوئید و انسان‌ها را به مطالعه و دقت در این آیات دعوت

می‌کند، باز تکیه‌گاه دعوتش عقل و تعقل است و اساساً این آیات برای عاقلان آیات است: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (بقره/۱۶۴). «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولَى الْأَلْبَابِ» (آل عمران/۱۹۰).

آنگاه که از پندآموزی و عبرت‌گیری سخن می‌گوید یا به سوی فضیلت‌ها تشویق می‌کند یا به تعمق و ژرفکاوی در خود و آموزه‌های خود فرامی‌خواند یا ... در همه این موارد پایه و مبنای دعوت، عقل و تعقل است:

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارِ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ» (انعام/۳۲)، «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (انفال/۲۲)، «أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (يوسف/۲)، «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ» (بقره/۲۶۹).

این‌ها همه نشان از عقل‌گرایی عمیق قرآن دارد و واضح‌ترین دلیل بر جایگاه بلند عقل و تعقل در فرهنگ و گفتمان قرآن کریم است. عین همین رویکرد در منابع روایی ما نیز وجود دارد در یک روایت بسیار پرمعنا و عمیق آمده است که جبرئیل بر حضرت آدم (ع) فرود آمد و عرض کرد: ای آدم من مأمورم که تو را میان سه چیز مخیر کنم. یکی از آن سه چیز را انتخاب کن. حضرت آدم (ع) گفت: آن سه چیز چیست؟ جبرئیل عرض کرد: عقل و حیا و دین. حضرت آدم (ع) گفت: من عقل را انتخاب می‌کنم. جبرئیل به حیا و دین گفت: شما بروید؛ اما دین و حیا گفتند: ای جبرئیل به ما امر شده است که با عقل باشیم. جبرئیل گفت: پس بمانید و خود عروج کرد. «عَنْ عَلِيٍّ (ع) قَالَ هَبَطَ جِبْرَائِيلُ عَلَى آدَمَ (ع) فَقَالَ يَا آدَمُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخِيرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَاخْتَرْتَهَا وَ دَعِ اثْنَتَيْنِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ يَا جِبْرَائِيلُ وَ مَا الثَّلَاثُ فَقَالَ الْعَقْلُ وَ الْحَيَاءُ وَ الدِّينُ فَقَالَ آدَمُ إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ فَقَالَ جِبْرَائِيلُ لِلْحَيَاءِ وَ



الدِّينِ اِنْصَرَفًا وَ دَعَاهُ فَقَالَ يَا جَبْرَائِيلُ اِنَّا اُمِرْنَا اَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ قَالَ فَشَأْنُكُمَْا وَ عَرَجَ» (الكافی ۱/ ۱۱)

اگر به جای حضرت آدم، دین‌داری متعصب بود حتماً می‌گفت: دین را انتخاب می‌کنم؛ زیرا کسی که دین داشته باشد تمام ارزش‌ها را دارد. اما حضرت آدم (ع) که پیامبر است، عقل را به جای دین انتخاب می‌کند؛ زیرا می‌داند که این عقل است که دین را به دنبال دارد، نه برعکس؛ چون دین‌داری منهای عقل نیز می‌تواند باشد. چنانکه در تاریخ اسلام، دین‌داران جاهل و ابله کم نبوده‌اند که ظاهر و پوسته دین را می‌گرفتند و روح و حقیقت آن را رها می‌کردند، آنگاه کارها و جنایات‌های مرتکب می‌شدند که با هیچ منطق انسانی سازگار نبود، مانند خوارج.

باز در روایت دیگر آمده است: «دین المرء عقله و من لا عقل له لا دین له.» (نهج الفصاحه/۱۵۸۱): دین هرکس عقل او است. کسی که عقل ندارد دین نیز ندارد.

از مجموعه نصوص فوق که بی‌شمار است این نتیجه به دست می‌آید که جایگاه عقل از نگاه دین بسی بالاتر و فراتر از یک ارزش معمولی یا ارزش مهم در ساختار دین است. عقل عامل تحقق‌بخش و هویت‌بخش دین است. هم حقیقت و روح دین وابسته به عقل است و هم هستی و تحقق آن. به گونه‌ای که اگر دین از عقل جدا شود، حقیقتاً دین نیست، بلکه نما و نمودی از دین با محتوای هوس‌ها، عادت‌ها و سنت‌های جاهلانه است؛ و با یک نگاه عمیق‌تر دین چیزی جز همان آموزه‌های عقل ناب نیست که انبیاء آمده‌اند تا آن‌ها را برای انسان‌ها آشکار سازند.

### ما و باور به عقل

حال این پرسش مطرح است که ما مسلمانان که مکتبمان این گونه از عقل سخن می‌گوید و آن‌گونه در جایگاه بلندش قرار می‌دهد، آیا واقعاً همان‌طور که اسلام می‌گوید به موقعیت و منزلت عقل و تعقل باور داریم و همان ارزش و اهمیت را که عقل از نگاه اسلام دارد از نگاه ما نیز دارد یا خیر؟



سوگمندانه باید گفت: پاسخ منفی است ما به رغم اینکه در گفتار نمی‌توانیم اهمیت عقل را انکار کنیم، اما در عمل و رفتار نه تنها عقل را مبنا و هویت‌بخش و هستی‌بخش دین نمی‌دانیم، بلکه به عنوان یک ارزش مهم در میان سایر ارزش‌ها نیز نمی‌شناسیم. گواه بر این مدعا واقعیت زندگی ما است. ابعاد مختلف زندگی خودمان را جستجو کنیم، ببینیم چه اندازه عقل در آن حضور دارد؟

اگر به عبادت‌های خود نگاه کنیم با یک مشت اعمال خشک و بی‌روح و بی‌تأثیر روبه‌رو می‌شویم که بدون کمترین تعقل و تعمقی به صورت عادت روزانه تکرار می‌شود. اگر به دین فهمی خود نگاه کنیم با یک مجموعه باورهای قشری و ظاهرگرایانه و غالباً تقلید از گذشتگان مواجه می‌شویم. اگر به زندگی اخلاقی خود نگاه کنیم باز با یک سلسله سنت‌ها و عادت‌های خردستیز و ناشی از هوی و هوس و جهالت مواجه می‌شویم که هیچ نسبتی با اخلاق و فضایل اخلاقی ندارد.

اگر به زندگی اقتصادی خود نگاه کنیم با فقر و فلاکت و فقدان دانش و مهارت در کارها مواجه می‌شویم. اگر به زندگی سیاسی و مدیریت اجتماعی خود نگاه کنیم، با تمول و تملک و تبعیض و تعصب مواجه می‌شویم که با کوتاه‌نظری تمام به جای استفاده از قدرت در جهت مدیریت صحیح امکانات و فرصت‌ها برای رشد همه جانبه جامعه، به عنوان یک غنیمت به دست آمده بدان نگریسته می‌شود. اگر به زندگی علمی و آموزشی خود نگاه کنیم با یک مجموعه گفته‌ها و آموزش‌های تکراری و بی‌خاصیتی مواجه می‌شویم که هیچ تأثیری در رشد علمی و فنی ما و بالطبع در سازندگی جامعه نداشته است. اگر به درون خود نگاه کنیم جهل و حسد و حرص و کینه و تعصب و نفاق و... می‌بینیم اگر به بیرون خود نگاه کنیم جنگ و ناامنی و سوء مدیریت و رشوه‌خواری و خشونت و... می‌بینیم.

خلاصه به هر گوشه از زندگی فردی و اجتماعی خود نگاه کنیم، جای عقل و تعقل و خردورزی در آن مشهود و ملموس است.



بنابراین به رغم تصور سطحی و تبلیغاتی نگاه ما به عقل با نگاه اسلام به عقل از زمین تا آسمان متفاوت است و راز و ریشه همه بدبختی‌های ما در زندگی نیز همین تفاوت و دوگانگی نگاه ما و نگاه دین ماست که بازگشتش به فقدان اسلام به صورت واقعی در میان ماست.

### نیازها و زمینه‌ها

حال می‌رسیم به پرسش سوم با توجه به اینکه زمینه‌ها و ساحت‌های زیادی در زندگی ما وجود دارد که باید در سایه عقل و تعقل سامان یابد، اگر بخواهیم نقطه آغاز عقلانیت را نشان دهیم، آن نقطه کجا خواهد بود؟

آیا اگر از ساحت سیاست شروع کنیم و مدیریت اجتماعی را عقلانی کنیم مشکلات دیگر حل می‌شود؟ یا اگر از ساحت اقتصاد شروع کنیم و با عقلانیت ابزاری سطح مادی زندگی را ارتقاء بدهیم، راهی برای رفع مشکلات دیگر گشوده می‌شود؟ یا اگر از ساحت آموزش و تربیت شروع کنیم و نظام آموزشی و تربیتی خودمان را بر پایه عقلانی استوار سازیم، می‌توانیم سایر مشکلات حل کنیم؟ یا از...

بی‌تردید به هر بعدی از ابعاد زندگی که بنگریم چنان نیازمند و تشنه‌ای خردگرایی و عقلانیت است که به نظر می‌رسد از همان‌جا باید آغاز کرد. اما اگر از منظر جامعه‌شناختی به مسئله بنگریم و عوامل مؤثر در رفتار اجتماعی را مورد ارزیابی قرار دهیم، باید بگوییم در جامعه ما عقلانیت در دین فهمی و دین‌داری در اولویت اول است. ما پیش و بیش از هر چیز نیازمند آن هستیم که رابطه خود را با دین چه در فهم و چه در عمل عقلانی کنیم تا دین فهمی و دین‌داری ما عقلانی نشود و همواره اسیر جهل، هوس، عادت و سنت‌های محلی و قبیله‌ای و ماقبل دین باقی بماند، هیچ‌گاه اصلاح ساحت‌های دیگر زندگی میسر نخواهد شد.

این مدعا را می‌توان با توجه به چند نکته توضیح داد:

دین در جامعه ما به لحاظ ریشه‌های تاریخی و عمیقی که دارد، مؤثرترین عامل در تأثیرگذاری بر زندگی در تمام ابعاد آن به شمار می‌آید. رویدادها و حوادث اجتماعی و تاریخی که از گذشته تا کنون در این جامعه رخ داده است گواه بر این حقیقت است که مردم ما هر جا و هرگاه که پدیده‌ای را درست یا نادرست ناسازگار با آموزه‌های دین دیده‌اند، در کنار گذاشتن و طرد آن تردیدی از خود نشان نداده‌اند. این واقعیت نشان از آن دارد که دین نهادینه شده در این جامعه نخستین عامل در تأثیرگذاری بر رفتار، گفتار، افکار و عواطف این مردم است.

از سوی دیگر در اینکه جامعه ما از لحاظ فرهنگی و تمدنی گرفتار انحطاط و عقب‌ماندگی است، نیز تردیدی نیست چه کسی هست که نبیند و نداند که از در و دیوار این جامعه فقر، بی‌سوادی، خرابی، تعصب، قوم‌گرایی، کوتاه‌نظری، تقلب، دروغ، زورگویی و خشونت در انواع گوناگونش و... می‌بارد. چه کسی هست که نداند چشم بصیرت و عبرت‌گیری در میان مردم ما رو به کور شدن است. ده‌ها بار از یک حادثه آسیب دیده‌اند، اما باز همان را تکرار می‌کنند. ده‌ها بار از یک شخص ضربه خورده‌اند و چهره نفاق و قدرت‌طلبی‌اش آفتابی شده است، اما باز او را رها نمی‌کنند. این‌ها همه گواه بر فقر فرهنگی و فکری جامعه است. اگر سیاستمداران و تبلیغات‌چیان از بزرگی و فرهیختگی مردم سخن می‌گویند، نباید مصالحان و ژرف‌اندیشان فریب بخورند و نقاط تاریک و درد آورد جامعه را نبینند.

از سوی سوم اگر منصفانه به اسلام بنگریم و به دور از حب و بغض و به عنوان یک پژوهشگر بی‌طرف آن را ارزیابی کنیم، می‌بینیم که به لحاظ نظری و تحلیلی یک دین مترقی و پیشرو است. دیدگاه‌ها و جهان‌بینی‌اش مطابق با واقعیت هستی و انعکاس‌دهنده آن است، ارزش‌ها و احکامش مطابق با فطرت، ساختار و نیازهای وجودی انسان است. چنانکه خالق هستی خود فرموده است: «فاقم وجهک للدين حنیفاً فطره الله التي فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله» (روم/۳۰). هدف و





غایتش تعالی و تکامل مادی و معنوی انسان در همه ابعاد و قابلیت‌های وی است. برای اثبات این حقیقت کافی است، نظام و ساختار آموزه‌های عقیدتی و تشریحی‌اش با سایر ادیان و مکاتب مقایسه شود تا هر انسان منصفی را بر این اذعان وادارد که اسلام تنها دین انسانی و کاملی است که خالق هستی و انسان به او هدیه کرده است.

با توجه به نکات سه‌گانه فوق نتیجه می‌گیریم که هرگونه عقب‌ماندگی مادی، فکری و اخلاقی و در کل عقب‌ماندگی تمدنی و فرهنگی باید ریشه در انحراف و تغییر ماهیت دین در این جامعه داشته باشد. به تعبیر دیگر هنگامی که یک دین مترقی و پیشرو مانند اسلام رشد و ترقی در جامعه ایجاد نمی‌کند بلکه برعکس با انحطاط و عقب‌ماندگی همراه و دمساز می‌شود، این نشان دهنده آن است که ما در فهم یا در عمل به این دین مشکل داریم و گرنه ممکن نیست که پیروان چنین دینی منحط و عقب مانده باشند. بنابراین هرگونه حرکت اصلاحی در جامعه‌ای با مختصات جامعه ما چاره‌ای جز آنکه نقطه عزیمت و آغاز خود را تغییر و اصلاح رابطه مردم با دین یا همان دین فهمی و دین‌داری قرار دهد ندارد.

از سوی دیگر اصلاح رابطه انسان‌ها با دین جز از طریق آمیختن عقل با دین‌داری و حاکم ساختن خرد بر دین فهمی و دین‌داری راه دیگری ندارد زیرا همانگونه که اشاره شد مشکل ما با دین یا در فهم درست آن است یا در عمل درست به آن. هرکدام باشد، نشان از مهجوریت عقل در دین‌داری دارد؛ زیرا اگر فهم ما از دین نادرست باشد این به معنای آن است که نتوانسته‌ایم فهم خودمان را بر اساس خرد و عقل به مثابه تنها ابزار کشف حقیقت عیار سازیم و اگر عمل ما به دین نادرست است این به معنای حاکمیت هوی و هوس بر عقل است که باز نتیجه‌اش بیرون گذاشتن داور عقل در ارزیابی و انگیزش است.

خلاصه سخن آنکه همان‌گونه که در منابع دینی نیز آمده است، عقل چراغ و معیار هرگونه اندیشه، احساس، رفتار، گرایش، عادت، سنت و روش زندگی است.

بدون به‌کارگیری عقل و خرد در باورها و ارزش‌های مورد پذیرش نمی‌توان به آب حیات طیبه که اسلام نامیده می‌شود، دست یافت. بلکه آنچه در نهایت حاصل می‌شود مجموعه‌ای از باورها و ارزش‌های قبیله‌ای و محلی است که لعاب اسلام به خود گرفته و خودمان را به اشتباه انداخته و فکر می‌کنیم که به اسلام محمدی تمسک جسته‌ایم درحالی که واقعیت چیز دیگر است.

در اینجا پرسش مهمی وجود دارد که ممکن است در اذهان مطرح شود و آن اینکه چگونه دین فهمی و دین‌داری ما از عقلانیت برخوردار نیست، درحالی که عقاید و باورهای اسلامی بر اساس تعقل و استدلال اثبات می‌شوند و به باور درمی‌آیند؟ به تعبیر دیگر در تمام مذاهب و نطه‌های اسلامی مسلمانان عقایدشان را مستقیم یا غیرمستقیم بر اساس تعقل و استدلال عقلی اثبات می‌کنند. کدام مذهب دیدگاه‌هایش را بدون استدلال به پیروانش قبولانده است تا گفته شود که دین‌داری ما فاقد عقلانیت است؟

در پاسخ باید گفت مقصود از فقدان عقلانیت در دین فهمی و دین‌داری این نیست که در اثبات و باوراندن عقاید دینی از استدلال استفاده نمی‌شود، بلکه منظور نگاه نقادانه به مبانی و مبادی باورها، ارزش‌ها و احکام دینی از یک‌سو و پالایش و ارزیابی روش‌ها و شیوه‌های عمل و رفتار دینی از سوی دیگر است. توضیح اینکه اثبات باورها و نظام فکری مذهبی ما بیش از آنکه عقلی باشد نقلی است. یعنی بر پایه روایات و تاریخ استوار است. به تعبیر دیگر مقدمات استدلال‌های عقلی ما غالباً نقلی است از آنجا که این نقل‌ها برای ما مقدس و ارزشمند تلقی می‌شود همواره از آن‌ها استدلال‌های عقلی قابل قبولی برای خود می‌سازیم و به اثبات یا نفی یک عقیده یا مدعا می‌پردازیم و همین روش باعث شده است که استدلال‌های عقلی متفاوت صورت بگیرد و نتیجه‌های متضاد از آن حاصل آید درحالی که حقیقت یکی بیش نیست و عقل نیز به عنوان کاشف حقیقت نمی‌تواند دو حقیقت متضاد اثبات کند.



آنچه اهمیت دارد و در زمانه ما به شدت مورد نیاز است، نقد خردورزانه و مستقل این مقدمات نقلی است. ما نیاز به این داریم که روایات و تاریخ دینی خود را به صورت مستقل و آزاد بدون پیش داوری، تعصب و ترس به تیغ نقد بسپاریم و هر آنچه از آن حاصل آمد را بپذیریم و طوق بندگی و عبودیت خویش در مقابل خالق و پروردگار خود قرار دهیم. البته این واقعیت هست که نقدی این چنین، کار بس دشوار و طاقت فرساست، اما از سوی دیگر یک ضرورت اجتناب ناپذیر است؛ زیرا نمی توان با روش موجود به رشد و تعالی فرهنگی و تمدنی برسیم و همیشه مغلوب و مقهور فرهنگها و تمدن های دیگر باقی می مانیم.

آنچه این کار را ساده تر و دل پذیرتر می کند، این است که بشر تا کنون تجربه نقد عقلی موفق داشته است. تمدن غرب در حقیقت فرزند عقل نقاد است؛ گرچه این به معنای پیراسته بودن آن از عیب و نقص نیست؛ زیرا در کنار عقلانیت انتقادی حاکمیت هوس نیز در شکل گیری وضعیت موجود تمدن غربی نقش اساسی دارد اما بخشی عظیمی از پیشرفت ها و رشد اجتماعی و فرهنگی آنان مرهون همین عقلانیت انتقادی است و همین ویژگی باعث گردیده است که روحیه حق پذیری و دوری از تعصبات کور و ابلهانه در میان توده مردمشان تقویت گردد.

بنابراین هم از آن رو که عقلانیت انتقادی نتایج درخشانی در رشد فکری و فرهنگی انسان دارد و هم از آن رو که در اسلام پیروی از عقل یک وظیفه و مسئولیت است و خداوند در چارچوب هدایت عقل کیفر و پاداش می دهد، بهره گیری از نقد عقلی در پیرایش تاریخ و سنت نقلی بهترین و ارزشمندترین ابزار برای دین ورزی و دین فهمی عقلانی است.

**سردبیر**